بسم الله الرحمن الرحیم

\* لَا أُقْسِمُ بهَِاذَا الْبَلَدِ(1)

وَ أَنتَ حِلُّ بهَِاذَا الْبَلَدِ(2)

وَ وَالِدٍ وَ مَا وَلَدَ(3)

لَقَدْ خَلَقْنَا الْانسَانَ فىِ كَبَدٍ(4)

أَ يحَْسَبُ أَن لَّن يَقْدِرَ عَلَيْهِ أَحَدٌ(5)

يَقُولُ أَهْلَكْتُ مَالًا لُّبَدًا(6)

أَ يحَْسَبُ أَن لَّمْ يَرَهُ أَحَدٌ(7)

أَ لَمْ نجَْعَل لَّهُ عَيْنَينْ‏ِ(8)

وَ لِسَانًا وَ شَفَتَينْ‏ِ(9)

وَ هَدَيْنَاهُ النَّجْدَيْنِ(10)

فَلَا اقْتَحَمَ الْعَقَبَةَ(11)

وَ مَا أَدْرَئكَ مَا الْعَقَبَةُ(12)

فَكُّ رَقَبَةٍ(13)

أَوْ إِطْعَامٌ فىِ يَوْمٍ ذِى مَسْغَبَةٍ(14)

يَتِيمًا ذَا مَقْرَبَةٍ(15)

أَوْ مِسْكِينًا ذَا مَترَْبَةٍ(16)

ثُمَّ كاَنَ مِنَ الَّذِينَ ءَامَنُواْ وَ تَوَاصَوْاْ بِالصَّبرِْ وَ تَوَاصَوْاْ بِالْمَرْحَمَةِ(17)

أُوْلَئكَ أَصحَْابُ المَْيْمَنَةِ(18)

وَ الَّذِينَ كَفَرُواْ بَِايَاتِنَا هُمْ أَصْحَابُ الْمَشَْمَةِ(19)

عَلَيهِْمْ نَارٌ مُّؤْصَدَةُ (20)

سوگند یاد نمیکنم به این شهر

و حال آنکه تو، حلول کرده ای و جا داری در این شهر

سوگند به آن والد و آنچه که زایید

جواب سوگند: همانا ما انسان را در سختی و دشواری آفریدیم

آیا انسان گمان میکند (همان انسانی که او را در دشواری آفریدیم) که کسی بر او قدرت نمیگیرد و تنگ نمیگیرد

میگوید که مال فراوانی هلاک کردم

آیا انسان گمان میکند کسی او را نمی بیند؟

آیا ما به او دو چشم ندادیم؟

و زبان و دو لب ندادیم؟

و او را به دو برجستگی راهنمایی نکردیم؟ و او را به دو برجستگی راهنمایی کردیم

اما از اقدام به گذر کردن از عقبه (گردنه ی صعب العبور) نکرد

و تو چه میدانی که عقبه چیست

آزاد کردن گردنی (فکّ: یعنی جدا کردن) گردنی را از در بند بودن، رها کردن و جدا کردن

یا غذا دادن در روزی که دارای گرسنگی است (یعنی روز قحطی)

به کی؟ به یتیمی که دارای قرابت و نزدیکی ای است

یا به مسکینی که به خاک افتاد (ذا متربه، یعنی دارای خاک نشینی. مسکین خاک نشین)

سپس باشد از کسانی که ایمان آوردند و تواصی کردند به صبر و تواصی کردند به مرحمت و مهربانی

ایشانند همراهان میمنت و خوشبختی

و کسانی که کافر شدند به آیات ما، ایشان همراهان شومی و بدبختی هستند

بر ایشان آتشی منطبق است

ترجمه ی آیات مشخص است

وقتی کسی دقت در آیات می کند و بیرونی به آن نگاه می کند، می بیند یک تفاوت سیر مفهومی در آیات احساس میشود، اما مرز این جدایی دو سیر مفهومی خیلی مشخص نیست.

تفاوت سیر مفهومی: اوالای سوره، بحث از انسانی است که بی خبر از یک قدرت برتر و یک نگاه بالاتر، میگوید اهلکت مالا لبدا. قسمت های انتهایی سوره، توبیخ انسان به خاطر گذرنکردن از گردنه های فک رقبه و اینهاست. این وسط هم چند آیه داریم که او را متوجه دو چشم و زبان و لب و دو برجستگی میکند.

ماییم و این سه بحث. می مانیم این انتقال سیر مفهومی از کجا اتفاق افتاده.

گفته بودیم خدای متعال در سوره بین محتواها دیوارکشی نمیکند؛ بلکه محتوا را به گونه ای برقرار میکند که اتصال برقرار باشد اما زمانی فهم ما کامل میشود که این محتوا را دسته به دسته پیش برویم.

در این سوره، اتصال بین چند آیه را به وضوح می بینیم:

* 1-7
* 8-10
* 11-20 (انسان چرا از عقبه رد نمیشود. هر وقت از عقبه رد شد و اهل ایمان و عمل صالح شد، میشود اصحاب المیئمه و الا اصحاب المشئمه)

آیا این سه دسته که اتصالشان با هم روشن است، سه سیاق هستند یا میتوان دو دسته در این میان پیدا کرد که اتصال قویتری داشته باشند و با هم یک سیاق را تشکیل دهند؟

طبیعتا پاسخ منحصر در اینجاست: آیا این 8 تا 10 را ادامه ی 1 تا 7 ببینیم یا شروعی برای 11 تا 20 بدانیم؟

سوال: چرا 8 تا 10 را یک سیاق مستقل نمی بینید؟

جواب: چون این آیات از نظر مفهومی روی هواست و به نتیجه ای نمیرسد. حال آنکه گفتیم سیاق، یک واحد مستقل غرضی است که باید ما را به جایی برساند.

1. اول بررسی وجوه ادامه بودن آیات 1 تا 7:

آیه 7 گفت: أَ يحَْسَبُ أَن لَّمْ يَرَهُ أَحَدٌ(7)

آیه 8 گفت: أَ لَمْ نجَْعَل لَّهُ عَيْنَينْ‏ِ(8)

متصل است! میگه همان خدایی که برای او دو چشم قرار داد، توان دیدن او را نیز دارد

2- اصل بر این است که آیات با هم اتصال داشته باشند و چیزی اگر بخواهد جدا بشود دلیل میخواهد. اما یک بررسی دقیقتری نشان میدهد آیات 8 تا 10 جدای از 1 تا 7 است: در این آیات، سه آیه ی بهم چسبیده داریم که نمیشود از هم جدا کرد. فرض کنیم توانستیم ربطی پیدا کنیم بین عینین با ایحسب... بین لسانا و شفتین با ماقبل چه ربطی است؟ بین هدیناه النجدین با ماقبل چه ربطی است؟ اینکه خدا می بیند را میشود ربط ایجاد کرد چون خودش چشم داده. علاوه بر این، یک فاء داریم ابتدای فلا اقتحم... یعنی با فاء به ماقبل وصل شده. یعنی تفریع شده. ما ابزار رد شدن از این عقبه و شاهد برای رد شدن از این عقبه را برای او قرار دادیم اما او هنوز از گردنه عبور نکرده است. اگر این آیات متصل به مابعد نباشد، این فلا اقتحم العقبه، یک شروع بی جایی میشود.

به همین نوع تبادل سیاقی، طیف میگوییم. یعنی این به این معنا نیست که الم نجعل له عینین ارتباطی به ماقبل ندارد، اما شدت ارتباطش به ما بعد بیشتر است.

سوره ی بلد را در دو سیاق بررسی می کنیم:

* 1-7
* 8-20

سیاق اول:

یک نکته راجع به لا اقسم بهذا البلد: جاهایی که خدا نفی قسم کرده، نظرات متفاوت است:

* لا، زائده است و برای تاکید است
* ما در قرآن، حرف زائده نداریم! اگر میخواهد بگوید اقسم، مثل باقی سوره ها قسم بخورد.

علامه: خدا وقتی میگوید لااقسم، یعنی لااقسم! نمیشود من بگویم لااقسم اما شما بشنوید اقسم! قسم نخوردنی که تاکیدش بیشتر از قسم خوردن است. یعنی خیلی جاها برای نشان دادن عظمت آن واسطه، میگه من بهش قسم نمیخورم! اینجا میخواهد مخاطب را متوجه عظمت این واسطه بکند (چون جای دیگه به همین بلد قسم خورده است)

اینجا بحث است که این «و» در «و والد و ما ولد» آیا واو عطف است که یعنی این رو هم قسم نمیخورم یا واو قسم است که یعنی قسم میخورم؟

هر کدام که باشد، نتیجه واحد است: تاکید بر «لقد خلقنا الانسان فی کبد»

اما هم واو عطف بودنش قرینه دارد و هم واو قسم بودنش.

جواب، جواب قسم است و ادات جواب قسم دارد: لام/قد

هرچه که باشد، هدف تاکید این جمله است: «لقد خلقنا الانسان فی کبد» همانا ما انسان را در سختی آفریدیم.

بیان توبیخی: فکر میکند کسی نمیتواند بر او تنگ بگیرد؟ ایحسب ان لن یقدر علیه احد

جمله ی بعدی حاکی از فضای سخن است: مگر چه میگوید که تصور شده است که چنین گمانی دارد؟ میگوید مال فراوانی هلاک کردم. یقول اهلکت مالا لبدا

آیا فکر میکند کسی او را نمی بیند؟ ایحسب ان لم یره احد

انسانه یه کاری کرده که لازمه اش دو تا توبیخ خداست. اینجا، یک آیه داریم که رفتاری را قبل از این آیه نشان دهد: یقول اهلکت مالا لبدا. اولین آیه ای که حکایت از وضع انسان میکند.

یعنی چه؟ بعضی خواسته اند صرفا لغوی معنا کنند: مال فراوانی هلاک کردم. حالا با توجه به ادامه ی سوره که مربوط به انفاق است، یعنی مال فراوانی انفاق کردم. این مخاطب، انفاق کردن را هلاک کردن میداند.

اما وقتی در معنای لغوی دقت میکنیم می بینیم اهلکت مالا لبدا اصطلاحی است که عرب وقتی استفاده می کند که میخواهد از شدت توانگری اش خبر بدهد.

اهلکت مالا لبدا، در قله ی توانگری است. از شدت داشتن، انگار دیگه داشتن براش لذتی ندارد. فضا، فضای افتخار به فرض بیهوده ی مال است. چرا بیهوده؟ چون میگه اهلکت، هلاک کردم. بعضی افتخارشان به همین است که ارقام هزینه کَردهای خود را اعلام کنند. به مال، به چشم یک عامل توانگری نگاه میکند که در چشم من کوچک شده، از بس دارمش!

جواب سوگند: «لقد خلقنا الانسان فی کبد»

من اصلا ابتدائا این انسان را در کبد آفریدم. آفرینش او را با سختی و مشکلات، محفوف کردم. هیچ آسایشی را برای او مطلق و بدون سختی قرار ندادم. همواره در هر آسایش و تنعمی، یک منگنه کنارش قرار دادم تا دو گمان پیدا نکند. همان دو گمانی که گوینده ی این سخن به خاطر این دو گمان داره توبیخ میشه:

أَ يحَْسَبُ أَن لَّن يَقْدِرَ عَلَيْهِ أَحَدٌ(5)

أَ يحَْسَبُ أَن لَّمْ يَرَهُ أَحَدٌ(7)

میدونی چرا من تو را محتاج قرار دادم؟ (خدا میخواهد انسانی را که گمان احتیاج ندارد را متوجه احتیاجاتش بکند) محتاج آب و هوا و غذا و دفع و خواب و بیداری و سلامتی و... محتاج چیزهای که در دست تو نباشد. هیچ آسایشی را مطلق برایت قرار ندادم. بلکه فی کبد است. چرا اینکار را کردم؟ تا همیشه یک دست برتری را ببینی. دست برتری که هر وقت بخواهد دست خود را از میان بردارد، افتادی! (شرحش در سوره ی ملک است: بیچارگی انسان را در صورت دست برداشتن خدا از هدایتش نشان میدهد)

خدا، خلق انسان را در کبد آفریده تا انسان حواسش به قدرت برتری باشد.

جلسه جدید

آیه صراحتا گفته که این انسان چنین میگوید که اهلکت مالا لبدا و با اسم مطلقی مثل «انسان» هم با آن برخورد کرده. انسانی که نسبت به هزینه‌کرد اموالش چنین میگوید.

کبد یعنی سختی؛ گرفتاری. لقد خلقنا الانسان فی کبد را دو جور میشود معنا کرد:

همانا ما انسان را در سختی آفریدیم (یعنی ما به هنگام آفرینش او در سختی بودیم/ آن انسان را در سختی آفریدیم. آفرینش او را در سختی قرار دادیم) قطعا معنای دوم مراد است چون معنای اول خلاف دیگر آیات است

یعنی آفرینش انسان را مقرون با سختی قرار دادیم.

حالا بررسی کنیم که این زندگی چگونه است: اصلا آسایشی را درک نمیکند مگر اینکه در کنارش سختی و مصیبتی دارد. آسایش و لذت خالص نمیشود برای انسان برشمرد. حتی در زمینه ی معنویات: کی انسان میتواند لذت عبادت را درک کند؟ هنگامیکه مدتی سختی و تلاش و فعالیت به جان خودش خریده باشد. همان شب اولی که نماز شب بخواند که به او چشم بصیرت نمیدهند! پس خلقت انسان چه در بعد مادی و چه در بعد معنوی، همواره مقرون با سختی هاست.

چرا خدا به این تاکید میکند در فضایی که اهلکت مالا لبدا؟ در این یقول اهلکت مالا لبدا چند حرف خوابیده. این حرف از کسی زده میشود که خود را در قله ی توانگری و دارایی می بیند. یعنی گویا هیچ چیزی را مانع و خلل نسبت به قدرت و دارایی خود نمی پندارد. گویا غافل شده از قدرت برتری که امکان تنگ گرفتن بر او را دارد. لذا بلافاصله خدا میگوید ایحست ان لن یقدر علیه احد. وقتی اصل خلقت او را سختی مقرون کرده ام، آیا توان سخت گرفتن بر او را ندارم!؟

چرا چنین حرفی در مورد انسان گفته میشه؟ مگر او چه گفته؟ ایحسب ان لن یقدر علیه احد، آیا گمان کرد کسی او را ندید وقتی اینگونه میگفت که یقول اهلکت مالا لبدا.

چرا خلقت در کبد بودن انسان دلیل بر در منظر و مرای بودن خداست؟

همین که می بینی گاهی تنگ میشود و گاهی گشایش میشود، نشان میدهد که ناظری در حال نظاره است. گاهی جلوی آسایش ها را میگیرد و گاهی آن ها را فراخ میکند.

قرآن، انسان ِ افتخار کننده به صرف مال را که داشت توبیخ میکرد، یک سوال باقی می ماند: حقیقتا مال برای صرف کردن است. چرا خدا داره این صرف مال را توبیخ میکند؟ این همه توبیخ از چه بابت است؟ (اینها را سیاق دوم تکمیل میکند)

انسانهایی که در اوج توانگری از هلاک کردن مال فراوان سخن میگویند، مورد توبیخ این سیاقند. نسبت به دو گمانشان:

* گمان عدم وجود قدرت برتر
* گمان عدم وجود شاهد

خداوند، آن سخن باطل را بین همین دو گمان قرار داده است. و همه ی این مشکلات را سوره خواست با این بیان درمان کند: لقد خلقنا الانسان فی کبد. اگر دقت کند به اینکه همه جا گویا یک قدرت دیگری برای او تعیین میکند، دو گمان خطایش حل میشود و دیگر جرات گفتن اهلکت مالا لبدا را از سر توانگری ندارد.

ابهامات: مشکل این مخاطب کجاست؟

سیاق دوم وارد سخن میشود که هم فضا را خاصتر بکند و هم درمان را.

سیاق دوم میگوید:

أَ لَمْ نجَْعَل لَّهُ عَيْنَينْ‏ِ

وَ لِسَانًا

وَ شَفَتَينْ‏ِ

وَ هَدَيْنَاهُ النَّجْدَيْنِ(10)

توضیح فنی راجع به آیات:

آیا ما برای او دو چشم قرار ندادیم؟ و زبان و دو لب

و او را هدایت کردیم به سوی دو برجستگی.

نَجد، به برجستگی گفته میشود. جایی که تپه ای از خاک شکل گرفته باشد. اینجا، ترجمه اند که:

* مراد از نجدین، راه خیر و شر است: خدا انسان را هم به راه خیر هدایت میکند و هم شر. این انسان است که انتخاب میکند که به کدام راه برود.

اشکالات این ترجمه:

1. راه خیر برجسته بودنش قابل قبول است. اما راه شر چرا برجسته باشد؟ چرا خدا از تعبیر برجسته برای راه شر استفاده میکند؟ نمیتوانست تعبیر دیگری بگوید؟ هدیناه الی الخیر و الشر.
2. هرجای قرآن را که بگردیم، هدایت (هدایت، غیر از قرار دادن مسیر است) به خیر را منتسب به الله می بینیم اما هدایت به شر منتسب به خدا نیست. (راه و سبیل یکی است. حالا یا او شاکر میشود و در راه قرار میگیرد و یا کفور)
3. ابزار درک هدایت در انسان چیست؟ نمیگوییم دو چشم و زبان و دو لب! مهمتر از زبان و دو لب، گوش است و افئده.

به آیات که دقت میکنیم، باید بتوانیم صحنه ای از آیات را استنباط کنیم که هم نجدین معلوم باشد و هم عینین و لسانان و شفتین: این آیات، یادآور صحنه ی شیرخوارگی انسان است. صحنه ای که انسان را برای تغذیه و زنده ماندن، به سینه های مادرش هدایت کرده است (این ادعا بود) دلیل: ابزار شیر خوردن انسان، زبان است و دو لب، و دو چشم که ببیند. بعد از اینکه به او دو چشم و زبان و دو لب دادیم، هدایتش کردیم به سمت نجدین که بتواند بنوشد و تغذیه شود. چرا یادآوری میکند این صحنه را؟ فلا اقتحم العقبه، تا مچ انسان را در عقبه بگیرد. این فلا اقتحم العقبه ای که این آیات میگوید دنبال چه می آید؟ گویا سیر آیات این باشد: ا لم نجعل له عینین و لسانا و شفتین و هدیناه النجدین. با این وجود جا داشت که او در عقبه گام نهد، اما فلا اقتحم العقبه؛ گام ننهاده است در عقبه. اینها چه ربطی دارد؟ از توضیح عقبه مشخص میشود:

* فک رقبه: رقبه که میگوید، گمان نشود که مراد فقط برده است. رقبه یعنی گردنی که در بند باشد. چه گردنهایی در بند است؟
	+ بنده
	+ دین
* اطعام فی یوم ذی مسغبه: به کی؟ یتیما ذا مقربه او مسکینا ذا متربه
* ثم کان من الذین آمنوا و تواصوا بالصبر و تواصوا بالمرحمه (ثم یا تَراخی زمانی دارد و یا رتبی. اینجا، منظور تراخی رتبی است)

این مجموعه ی سه تایی که نگاه می کنیم، می بینیم که از این انسان خواسته شده است که دستگیری کند از گرفتاران به هنگام گرفتاری. این، چه ربطی به صحنه ی شیرخوارگی او پیدا میکند؟ صحنه ی شیرخوارگی، صحنه ی کمک و دستگیری خداوند بود به هنگام نیازمندی و گرفتاری. چرا حالا این صحنه؟ چون یک صحنه ی عام است و برای همه ی انسان ها مشترک است.

خدا یادآوری میکند از صحنه ای که اگر نبود دستگیری او، انسان هیچ راهی برای بقای حیات نداشت.

در سیاق اول به فی کبد بودن اشاره میکند، و در سیاق دوم به اینکه تو وقتی در کبد بودی، دستت را گرفتیم. پس چرا تو هر آنکس که در کبد است را دستش را نمیگیری!؟ چرا در گردنه، اقتحام نمیکنی؟

سوال: چرا میگه گردنه؟ میتونست بگه یلزم علیه الانفاق!

چون این انسان کی بود؟ کسی که در اوج توانگری ایستاد و گفت اهلکت مالا لبدا. میگه زمانی میتونی افتخار کنی که توانسته باشی از گردنه عبور کرده باشی.

او برای رد شدن از گردنه، چه دارد؟ خدا به او روزی داده.

حالا میشود از حال انسان تعجب کرد که مالی را که باید برای رد شدن از گردنه صرف بکند، جای دیگر مصرف کرده و احساس توانگری هم میکند. (آیات، شدت این گردنه را مطرح نمیکند. ممکن است گردنه ی هر کسی نسبت به خودش باشد به میزان توانگری اش)

سیاق های این سوره، در دو فاز انسان را حرکت میدهد:

* توبیخ به خاطر افتخار به صرف اموال
* راهکار هزینه‌کَرد اموال را به او نشان میدهد

پس به طور کلی این آیات، با یادآوری صحنه ی شیرخوارگی، انتظار اقتحام عقبه را مطرح میکند و بعد عقبه را در سه فاز شرح میدهد

یک نکته در مورد تواصی وجود دارد: هم باب تفاعل و هم باب مفاعله، معنای اشتراک دارند اما یک تفاوتی دارند:

در مفاعله، یک اشتراک در نقطه ی اثرگذاری است.

در باب تفاعل، یک اشتراک در نقطه ی اثرپذیری است.

اولئک اصحاب المیمنه: اینها هستند اصحاب یمن و برکت و خوش روزی. وقتی حالت حصری می آورد، یعنی برای نفی دیگر مدعیان خوشبختی است. کسی دیگر اگر فکر می کند خوشبخت است، خوشبخت نیست.

بعد از آنتراکت

سوال: ثم کان من الذین... آیا نتیجه ی فک رقبه است یا در عرض آنهاست یا در طول؟

جواب: از نظر بیانی در عرض است. با این تفاوت که دوتای اولی (فک رقبه او اطعام فی یوم ذی مسغبه) در یک لایه هم عرضند، ولی ثم کان من الذین... در لایه ی دوم. یعنی یک رتبه بعد از آنها اما در عرض همان ها.

سوال: وقتی اطعام شد و فک رقبه بود، قطعا از مومنان است!

جواب: خیر! ممکن از باب ایمان به الله انجام ندهد. لذا باز هم جزء اصحاب میمنه نیست. شرطش این است که در زمینه ی ایمان به الله باشد.

شروع سوره، حالت ابراز خوشبختی بود با بیان اهلکت مالا لبدا. معمولا اینجور مواقع هزینه‌کرد اموال را به رخ میکشند. این آیات با حصری که مطرح میکند، میگوید اصلا وجه خوشبختی منحصر در همین است که من گفتم. اگر کسی از گردنه رد نشود، به مقصد نرسیده فلذا خوشبختی ای ندارد!

آنچه که در نقطه ی مقابل می آورد، انسان را به فکر فرو می برد. مثلا بگه کسانی که اهل انفاق نیستند، بدبخت خواهند شد. اما اینطور نمیگوید!

وَ الَّذِينَ كَفَرُواْ بَِايَاتِنَا هُمْ أَصْحَابُ الْمَشَْمَةِ(19)

عَلَيهِْمْ نَارٌ مُّؤْصَدَةُ (20)

میگوید یا اینی که من گفتم هست، یا اگر نیست، نقطه ی مقابل، کفر به آیات الهی است.

از تقابل این دو مجموعه فهمیده میشود که مراد از کفر در اینجا، کفر عملی است و نه لسانی یا قلبی. چون در مقابل یک مجموعه رفتار مطرح میشود و نه مجموعه گفتار و باورها.

آنکس که با عدم توجه به رقبه ی در بند و اطعام یتیم و مسکین ذامتربه و ایمان به تواصی... آیات ما را نادیده گرفت و کفر ورزید و پنهان کرد و مستور کرد.

جامعه گمانش این نباشد که خوشبختی، به تواناییِ در هزینه کردن است.

ارتباط قسم ها با جواب قسم:

* عده ای میگوید مراد از و والد و ما ولد، ابراهیم و اسماعیل است که شاخص در این شهرند. که خداوند هم با تنوین تعظیم از آنها یاد کرده است.

اگر اینطور باشد، تناسب، همان وجه فی کبد بودن انسان است. چون ویژگی شهر مکه که پیامبر در آن سکونت دارد خصوصا با توجه دادن به ابراهیم و اسماعیل که داستان خاصی دارد، توجه دادن به سختی های این شهر است.

* عده ای میگوید مرا از و والد و ما ولد، اشاره ی مطلق است و مخصوص ابراهیم و اسماعیل نیست. لذا نکره آورده است.

حقیقت این است که به نتیجه ی قطعی از بین این دو نظریه نرسیده ایم. نه به این معنا که نمیشد به نتیجه رسید، اما حساس بودیم. و الا قرینه های قول اول، در ذهن من (استاد) قوی تر است.